

نقصیده است

براشفت کاخ درین بچرخ  
 ز ما پستان جستن از ابله است  
 ز کربانان هم چو بخت  
 چه سازد عیبت اب لایس رسید  
 تو حیرت غافل از نیستت ما اسیم  
 نود کربان تو خیرم قیاس  
 سباه سفید جهان شعور  
 عنایت بهوشش نغمیده است  
 جهان از بدو نیگ دارد ایست  
 شناسای از نیز دارم قیاس  
 بچشم نورت ز روی مقال  
 تا ما برتسالت ای هوشمند  
 شتون غلبش را از غم آزاد کن  
 بکندی طلق بر آن بوالفضل  
 بتقلید مرید و هم بجاکر  
 یقین شد که معرف شنیده بود  
 کلمات مردم ازین دست گیر  
 جهان بست باد هم ظن رو بروست

همان سائیم بود یکسر غذا  
 چنین علم درس کلام حق  
 ز ترکیب ما هر چه برسد پند نیست  
 بعد از شویما از زبان در کشید  
 دری غیب بر نقد اکا اسیم  
 شوم از نشان تو ما هی شناس  
 فکده ست صد جاباب ط حضور  
 همه که سپهرت پوشیده است  
 چه محرم شود که نه پند شد سی  
 برست تو عنقاست حصه نور  
 لب برزه که شد محبت کمال  
 تو دارد چو شتر دوشانش بلند  
 بودین اشتر ما را بجا کسند  
 که نه فرخ بود نه املش حصول  
 سر انجام رسوای آورد با رده  
 چو ما هر شتر نیز شوم که ده بود  
 عروج هوس زمین برت است  
 چو آینه تیر افشند که است

بجرت رو از من شام پرست  
 بیابان نود در سعادت شعار  
 پس از انفضا از من انشا ط  
 بترسید کای سر بر حسترم  
 سزه ختم ذات وحدت ان  
 هر در عالم جستجوی صفات  
 ز امغای این نغمه صاحب نال  
 خرافسون نیز نغمه ناغم پیرس  
 بگنم سخن محالست سیر  
 معن ذرات از اسما در نشان  
 وجود تو نقشه ست حیرت اثر  
 شس از منا بر رسید نام مسرا  
 در آتس و هم مقال جسم  
 تقدس بها کلام من است  
 خطای تو زو هم نشان جهت نا  
 برادر حاضر و پد ر پور خوانند  
 بیخ حال بنداشت دیگر عسوا

حکایت

King Saud University  
 طلسم فریب

چون بر نقابت از ما پرس  
 بصاحب دل داشت ناژ دو چار  
 چه بر چیده شد مجلس اختلاط  
 سراغت شوم بعد از این از چه نام  
 با سم خودم کشتا چون ز باغ  
 تو از غمزه از اسیم بدون بذات  
 بلب دار در تیب بهار مقال  
 طلسم قرچیم رو اجسم مرس  
 نژ کویم از اصطلاحات غنیر  
 مبراز ادراک لفظ بیسان  
 جواز برده جسم شد جلوه کرد  
 تو دانر عروج مقام مسرا  
 نژ دانده هم بر تواند از اسیم  
 همان دور شتریه جام من است  
 بصد تمتم داد رنج خطاب  
 ز اصل خودم هر یک دور خوانند  
 نژ نامر شدم در خور فریبم او